



۲۱ اکتبر ۱۳۰۹

زاده عزیزم

مدتی است که می‌خواهم رایت عهدی نویسم
 و بیماری عینان اوقات مرا پُر کرده که تاکنون
 نتوانسته‌ام. گاه گرفتار آزمایش خون
 و گاه گرفتار عکس‌داری می‌جویم و گاه
 گرفتار عوارض بعد از آبی در محل سخت می‌شوم
 با این همه همین که زنده می‌شوم و راه و می‌روم
 و در دستای محبت می‌کنند باید شکر گزار باشم
 تا بینم کی آن لحظه ناشناخته به کرامت می‌آید
 عزیزم تا شنیده منظم بنویسم که در میان
 واقعاً زیبا بود. ما سحر در اماکن ^{سند} _{سند}
 و تو در این منظره که در این زیبا و همچنان ^{است} _{است}



خوب از عهد به آمده ای.

خوشحالم که پیش حرف تازه ای گلاری و همچنان

پر بار و سرشار هستی . از دور روی ماست را

می بخوشم . به اجابت دست داب و اسما علی و سحر

دوستان سلام ترا برسان . رسیدن نامه ها به من

نبویس . به آغای بدیع و فرزندان که بودند

سلام دارم . علی سلام میرساند . سحر ایضا

در بیم جمع شوید . اجابت عزیز مرا تنها نگذارید .

خوبی را مواظب باشید . ان شاء الله روزی

در وطن بیکدیگر آید . امید داریم که ارضاع

لایزال شود . قربانت

به یاد می گردی سلام دارم

بیمجمن به جانش و دغدغه و سیر نانش